

## بوم‌شناسی اجتماعی چیست؟ نوشته‌ی ماری بوکچین<sup>1</sup>

از [کتاب] بوم‌شناسی اجتماعی و کمونالیسم<sup>2</sup>، انتشارات ای‌کی، چاپ اول، ۲۰۰۷.

بوم‌شناسی اجتماعی بر این عقیده استوار است که تقریباً تمامی مشکلات بوم‌شناسی ما از مشکلات عمیق اجتماعی سرچشمه می‌گیرد. بر اساس این دیدگاه، بدون فهم دقیق جامعه و نابخردی‌های حاکم بر آن امکان درک مشکلات بوم‌شناسی وجود ندارد، چه برسد به حل کردن آنان. برای روشن‌تر شدن این نکته: منازعات اقتصادی، قومیتی، فرهنگی و جنسیتی در میان بسیاری دیگر [عوامل]، مرکز ثقل نابسامانی‌هایی هستند که ما امروزه روز با آن روبرو هستیم- جدا از عواملی که بر اثر فجایع طبیعی به وجود می‌آیند.

اگر این رویکرد برای حامیان محیط‌زیست که مشکل اصلی بوم‌شناسی را حفاظت حیات وحش یا بیابان می‌دانند، یا به‌طور گسترده‌تر از این به دنبال گایا<sup>4</sup> برای رسیدن به یگانگی هستند، بسیار جامعه‌شناختی به نظر می‌رسد، شاید علاقه‌مند هستند پیشرفت‌های اخیر خاصی را در نظر بگیرند. برای بیان فقط کمی از مشکلات آلودگی نفتی بزرگی که بیش از دو دهه گذشته اتفاق افتاد، جنگل‌زدایی گسترده جنگل‌های گرمسیری و درختان قدیمی باشکوه در مناطق معتدل، و پروژه‌های برق آبی عظیم که محل زندگی مردم را دچار سیلاب می‌کند، تذکراتی جدی هستند که میدان نبرد واقعی که در آن درباره آینده بوم‌شناسی سیاره تصمیم گرفته خواهد شد، مسأله کاملاً اجتماعی آن است، بخصوص میان نیروی کاملاً یکپارچه و منافع درازمدت بشریت به‌طور کل.

درواقع، جدا کردن مشکلات بوم‌شناسی و اجتماعی از یکدیگر- یا حتی اهمیت ندادن یا فقط به رسمیت شناختن نشانه‌های روابط مهم آن‌ها- تصور بسیار نادرست از منابع بحران فزاینده محیط‌زیست خواهد بود. در نتیجه، نحوه رفتار انسان‌ها با یکدیگر به‌عنوان موجوداتی اجتماعی برای مواجهه با بحران بوم‌شناسی مهم است. اگر این نکته را به‌روشنی تشخیص ندهیم، قادر به دیدن تفکر سلسله‌مراتبی و روابط طبقاتی که کل جامعه را فرامی‌گیرد نیستیم، چیزی که منجر به نظریه تسلط بر جهان طبیعی شده است.

در صورتی که ما تشخیص دهیم که جامعه بازار کنونی، حول این دستور رقابتی شدید که "رشد کن یا بمیر" شکل گرفته است، این سازوکاری کاملاً غیرشخصی و خودکار است که به‌اشتباه دیگر مقوله‌ها مانند فناوری یا رشد جمعیت را برای افزایش اختلالات محیطی مقصر بدانیم. ما دلایل ریشه‌ای، مانند تجارت برای سود، توسعه صنعتی به نفع خود، و شناخت رشد با منافع شخصی را نادیده می‌گیریم. به‌طور خلاصه، ما مایل هستیم بر نشانه‌های آسیب‌شناسی اجتماعی سخت به‌جای خود آسیب‌شناسی تمرکز کنیم و تلاش ما به‌سوی اهداف محدود است که دستیابی به آن بیشتر جنبه زیبایی دارد تا درمانی.

بعضی از منتقدان به‌تازگی این پرسش را مطرح کرده‌اند که آیا بوم‌شناسی اجتماعی به‌اندازه کافی به مسأله معنویت در سیاست‌های بوم‌شناسی پرداخته است؟ در واقع، بوم‌شناسی اجتماعی از اولین بوم‌شناسی‌های معاصر بود که خواستار تغییری فراگیر در ارزش‌های معنوی موجود شد. به‌راستی، چنین تغییری دور از

<sup>1</sup> Murray Bookchin.

<sup>2</sup> کمونالیسم به ایده‌ای اشاره دارد که خواستار ادغام مالکیت اشتراکی و فدراسیون‌های جوامع مستقل محلی است. سوسیالیست لیبرترین برجسته، ماری بوکچین، فلسفه سیاسی کمونالیسم را اینگونه تعریف می‌کند: «نظریه‌ی یک حکومت یا یک سیستم حکومتی که جوامع مستقل آن در فدراسیون سهیم هستند» همچنین «اصول و شیوه مالکیت اشتراکی» را در خود دارد. البته استفاده از عبارت «حکومت» در اینجا دلالت بر وجود یک کشور یا دولت و سلسله‌مراتب بالا به پایین نیست.» (م)

<sup>3</sup> From Social Ecology and Communalism, AK Press, first printing, 2007.

<sup>4</sup> فرضیه گایا ادعا می‌کند که سیاره زمین مانند یک درخت، دارای حیات است. این فرضیه در سال ۱۹۶۵ توسط جیمز لاولاک دانشمند انگلیسی مطرح شد. (Gaia) (م)

دسترس مستلزم تغییرات زیاد ذهنیت حاکم به‌سوی تکامل، کسی که نقش ما را در جهان طبیعی، خلاق، حامی، و قدرشناس رفاه زندگی غیرانسانی می‌بیند است. در بوم‌شناسی اجتماعی، معنویت طبیعی، رهایی از سیر عارفانه، مرکز توانایی بشر رها شده برای کاربرد عامل اخلاقی برای کاستن از رنج، درگیر بازسازی بوم‌شناسی، و تقویت حس قدرشناسی تکامل طبیعت در همه باروری و تنوع.

بنابراین، در نیاز به یک تلاش کلی برای تغییر جامعه، بوم‌شناسی اجتماعی از نیاز به معنویت یا ذهنیت جدید اجتناب نمی‌کند. از اوایل سال 1965، اولین بیانیه عمومی برای پیشبرد نظریه‌های بوم‌شناسی اجتماعی به این دستور منتج شد «نگرشی که امروز تفاوت میان انسان و دیگر موجودات را همراه با سلسله مراتب خطی برتری یا حقارت سازمان‌دهی می‌کند، راهی را برای دورنمای تنوع حالت بوم‌شناسی به ما نشان می‌دهد - که بر اساس یک اخلاقیات تکامل‌گرایانه قرار دارد.»<sup>5</sup> در چنین اصول اخلاقی انسان، غیر انسان‌ها را با ظرفیت خود برای ایجاد موجوداتی غنی‌تر، خلاق، کاملاً رشد یافته کامل می‌کند. نه به‌عنوان نوع برتر، بلکه به‌عنوان حمایت‌کننده. اگرچه این اصول اخلاق، گاهی به‌عنوان درخواستی برای تازه کردن جهان طبیعی است، در سراسر ادبیات بوم‌شناسی تکرار می‌شود، نباید با خداشناسی که یگانگی را بالاتر از دنیای طبیعی می‌داند یا حتی در جستجوی کشف خدایی در درون آن است، اشتباه گرفته شود. معنویت پیشرفته با بوم‌شناسی اجتماعی طبیعت‌گرایانه است (همان‌طور که انتظار می‌رود، ارتباط آن با بوم‌شناسی که از علوم زیستی نشات می‌گیرد) و نه زمینه‌های فکری ماوراءطبیعه یا وحدت وجود.

تلاش در بعضی بخش‌های جنبش بوم‌شناسی برای مقدم قرار دادن نیاز توسعه بوم‌شناسی معنوی وحدت وجود بر نیاز به پرداختن به عوامل اجتماعی سوال‌هایی را درباره توانایی آن‌ها برای مواجه شدن با واقعیت مطرح می‌کند. زمانی که سازوکار اجتماعی نامناسب مانند بازار، خاک را به ماسه تبدیل می‌کند، زمین حاصلخیز را با بتن می‌پوشاند، هوا و آب، را مسموم می‌کند و آب‌وهوای متغیری ایجاد کرده و جو را تغییر می‌دهد، نمی‌توانیم تأثیر سلسله مراتبی سلطه‌جو و طبقه‌ای استثمارگر جامعه را بر دنیای طبیعی نادیده بگیریم. باید با این حقیقت روبرو شویم که رشد اقتصادی، تبعیض جنسیتی، برتری اخلاقی - نه برای نشان دادن اشتراک، دولت، و تعدی بوروکراسی بر رفاه انسان - بیشتر قادر به شکل دادن آینده دنیای طبیعی هستند تا شکل خصوصی رستگاری معنوی خود. این شکل‌های برتری باید با اقدام کلی و جنبش اجتماعی بزرگی مواجه شود تا منابع اجتماعی بحران بوم‌شناسی را به چالش بکشد، نه به سادگی با شکل شخصی شده مصرف و سرمایه‌گذاری که اغلب تحت عنوان متناقض "سرمایه‌داری سبز"<sup>6</sup> است. این جامعه مشارکتی فقط مشتاق به یافتن شیوه جدید افزایش فروش و افزودن لغات بوم‌شناسی به تبلیغات خود و تلاش برای ارتباط با مشتری است.

## طبیعت و جامعه

برای رهایی از این تصویر انتفاعی بوم‌شناسی، اجازه دهید تا با بعضی اصول شروع کنیم - به عبارتی با پرسیدن این سوال که جامعه و دنیای طبیعی واقعا چیست. در میان تعریف‌های بسیاری که از طبیعت مطرح شده است آنچه بیشترین پیوستگی را با بوم‌شناسی اجتماعی دارد بسیار سخت و اغلب دستیابی به آن دشوار است زیرا درک و بیان به روشی مطمئن برای تفکر نیاز دارد - که در عموم به "تفکر خطی"<sup>7</sup>

<sup>5</sup> ماری بوکچین، «بوم‌شناسی و افکار انقلابی» که در ابتدا در گاهنامه‌ی آزادی‌خواهانه سوسیالیستی کامنت (سپتامبر، ۱۹۶۵) منتشر شد و در دهه ۱۹۶۰ با تمامی مقالات مهم بوکچین در کتاب *انارشیزم پساکمیابی* (پرکلی: انتشارات رامپارتس، ۱۹۷۲؛ چاپ مجدد در مونتریل: انتشارات رز سیاه، ۱۹۷۷؛ تجدید چاپ در اوکلند: انتشارات ای‌کی، ۲۰۰۴) منتشر شد. عبارت «اخلاقیات تکامل‌گرایانه» برگرفته از کتاب *بوم‌شناسی آزادی: ظهور و انحلال سلسله‌مراتب* (سن‌فرانسیسکو: انتشارات چشیر، ۱۹۸۲؛ چاپ بازنگری‌شده آن در مونتریل «انتشارات رز سیاه، ۱۹۹۱؛ چاپ مجدد آن با مقاله جدید توسط انتشارات ای‌کی، ۲۰۰۵) من است

<sup>6</sup> Green capitalism.

<sup>7</sup> Linear thinking.

معروف است. روش تفکر غیر خطی یا ارگانیک بیشتر تکاملی است تا تحلیلی یا در واژه‌های فنی، منطقی است تا ابزاری. دنیای طبیعی را مانند فرایندی تکاملی تصور می‌کند نه چشم‌اندازی زیبا که از بالای کوه می‌بینیم یا تصاویر پشت کارت‌پستال است. چنین چشم‌انداز و تصاویری از طبیعت غیر انسان ثابت و بی‌حرکت است. همان‌طور که به منظره خیره می‌شویم، بدون شک، توجه ما در یک لحظه به پرواز شاهین یا پرش آهوئی یا جست‌وخیز گرگ صحرایی جلب می‌شود. اما آنچه ما در واقع در چنین موقعیتی شاهد هستیم حرکت جنبشی فیزیکی صرف است که در قابی از تصویری ثابت از صحنه‌ای در مقابل چشمانمان قرار می‌گیرد. چنین تصویر ثابتی ما را به باور همیشگی بودن این حرکت منحصر به فرد در طبیعت می‌فریبد.

اما طبیعت غیر انسانی چیزی فراتر از چشم‌اندازی تماشایی است و همان‌طور که ما آن را به‌دقت بررسی می‌کنیم، اساساً پدیده‌ای در حال تکامل و در حال وقوع را حس می‌کنیم، بسیار اثربخش، رشدی چشمگیر که همیشه در حال تغییر است. در حقیقت مقصود ما تعریف طبیعت غیر انسانی به‌طور دقیق به‌عنوان فرایندی در حال تکامل، و به‌عنوان کلیت تکامل آن است. طبیعت، بسیار علاقه‌مند، دربرگیرنده توسعه از ارگانیک به غیر ارگانیک است، و از جهانی کمتر متفاوت و نسبتاً محدود تک‌سلولی به چند سلولی که به تجهیزات ساده و سپس پیچیده‌ای مجهز است و در زمان مناسب دستگاه‌های عصبی هوشمند به آن‌ها اجازه می‌دهند انتخاب‌های نوآورانه‌ای داشته باشند. در نهایت، خونگرم بودن به موجوده زنده انعطاف‌پذیری شگفت‌آوری برای زندگی در شرایط آب‌وهوایی سخت می‌دهد.

این داستان بزرگ طبیعت غیر انسانی از هر حیث جذاب و شگفت‌انگیز است. تکامل آن با رشد ذهنیت و انعطاف‌پذیری و با متفاوت بودن سنجیده می‌شود تا موجود زنده را با چالش‌ها و فرصت‌های محیط جدید سازگار کرده و زندگی موجودات (بخصوص انسان‌ها) را برای تغییر محیطشان به‌منظور رفع نیازهای خود نه سازگاری با آن‌ها، مجهز کند. شاید فردی به قابلیت خود ماده بیندیشد- تعامل پیوسته اتم‌ها در شکل دادن ترکیب شیمیایی جدید برای ایجاد مولکول‌های پیچیده‌تر، اسید آمینه، پروتئین، و تحت شرایط مناسب، شکل‌های اولیه حیات- در طبیعت غیر ارگانیک طبیعی است.<sup>8</sup> یا "تنازع بقا" یا "بقای اصلح" بیان می‌کند که چرا موجودات ذهنی و بیشتر انعطاف‌پذیر نسبت به موجودات کمتر ذهنی و انعطاف‌پذیر می‌توانند به تغییرات محیطی به‌صورت موثر پاسخ دهند. اما حقیقت ساده این است که این داستان تکامل اتفاق می‌افتد، در واقع شواهد بر روی سنگ حک شده است. موجودات غیر انسانی این ثبت، تاریخ، فرایند رشدی یا تکاملی هستند، این حقیقتی منطقی است که نمی‌توان بدون نادیده گرفتن خود واقعیت آن را نادیده گرفت.

درک طبیعت غیر انسانی به‌عنوان تکاملی دوجانبه نه فقط چشم‌اندازی تماشایی معنایی عمیق اخلاقی و زیستی دارد برای مردمی که اهل تفکر بوم‌شناسی هستند. انسان‌ها، حداقل به‌طور بالقوه، ویژگی‌های رشد غیر انسانی را تجسم می‌کنند که آن‌ها را دقیقاً در تکامل ارگانیک قرار می‌دهد. بنا بر گفته نیل اورندن<sup>9</sup> آن‌ها بیگانگانی طبیعی نیستند، بیگانگانی قوی، ناهنجاری‌های ژنتیکی که به علت قابلیت ابزارسازی که دارند نمی‌توانند در هیچ جای اکوسیستم تکامل یابند.<sup>10</sup> هیچ‌کدام کک‌هایی باهوش نیستند، برای استفاده از زبان نظریه‌پردازان گیایی که معتقدند زمین (گایا) یک موجود زنده است.<sup>11</sup> این تفکیک توجیه‌ناپذیر میان بشر و فرایند تکامل به‌اندازه‌ای سطحی هستند که به‌طور بالقوه انسان‌گریزند. در واقع، انسان‌ها بسیار باهوش‌اند، نخستی‌هایی بسیار خودآگاه هستند، به‌عبارت‌دیگر آن‌ها از تکامل طولانی موجودات مهره‌دار به پستاندار و در نهایت موجودات نخستین به وجود آمده‌اند.

<sup>8</sup> منظور من این نیست که لزوماً پیچیدگی فردگرایی ایجاد می‌کند، تصور فردگرایی بدون پیچیدگی، خصوصاً در سیستم عصبی دشوار است. انسان به‌عنوان عوامل فعال در تغییر زیست‌محیط خود متناسب با نیازهایشان، بدون مغز و سیستم عصبی فوق‌العاده پیچیده نمی‌توانستند بر زیست‌محیط خود کنترل داشته باشند- این یک نمونه بارز از تخصص ویژه‌ی یک سیستم ارگانی است که عملکرد آن از سطح معمول بالاتر است.

<sup>9</sup> Neil Evernden.

<sup>10</sup> نیل اورندن، بیگانه‌ی معمولی (تورنتو: انتشارات دانشگاه تورنتو، ۱۹۸۶) صفحه ۱۰۹.

<sup>11</sup> به نقل از الن ولف، «برآمده از انسان‌گرایی»، چشم‌انداز آمریکایی (زمستان ۱۹۹۱)

انسان‌ها، نه کمتر از اجداد نخستین خود و پستانداران به‌طور کلی، به زنجیره طبیعی تعلق دارند، برای تجسم آن‌ها به‌عنوان بیگانگانی که مکان و اصل و نسبی در تکامل طبیعی ندارند یا دیدن آن‌ها لزوماً به‌عنوان هجومی که سیاره را دچار انگل می‌کند همان‌طور که کک‌ها گربه‌ها و سگ‌ها را دچار می‌کنند، نه تنها از نظر بوم‌شناسی بلکه از نظر تفکر نیز بد است. نداشتن هیچ حسی به این فرایند- این نوع تفکر - در میان اخلاق‌گرایانه متاسفانه پیش‌پاافتاده است و غیرانسانی را از انسانی به‌طور اساسی جدا می‌کند. در واقع تا آنجا که متفکران محیط‌زیست طبیعت غیرانسانی را بیابانی تصور می‌کنند و در اصل آن را طبیعی‌تر از کارهای انسان می‌بینند، طبیعت غیرانسانی را به‌عنوان حوزه‌ای مشخص محدود می‌کنند که در نوآوری، آینده‌نگری، خلاقیت انسان جایی ندارد و امکانی فراهم نمی‌آورد.

حقیقت این است که انسان‌ها تنها متعلق به طبیعت نیستند، آن‌ها محصولات فرایند تکاملی طولانی‌مدت و طبیعی هستند. فعالیت‌های به‌ظاهر غیرطبیعی آن‌ها- مانند توسعه فناوری و علمی، ایجاد موسسات علمی قابل تغییر، شکل‌های ارتباطی بسیار نمادین و احساسات زیباشناسی و ایجاد شهرهای کوچک و بزرگ- همه بدون مجموعه بزرگی از ویژگی‌های جسمی انسان قرن‌ها در حال ساخته شدن بوده است، ممکن نبوده است، مغز بزرگ انسان یا حرکت با دو پا که دست‌های انسان را برای ساختن ابزار و حمل غذا ثابت نگه می‌دارد. از جنبه‌های ویژگی‌های انسان، بزرگ شده ویژگی‌های غیرانسانی است که در طول سال‌ها تکامل یافته است. افزایش مراقبت جوانان، مشارکت، جایگزینی رفتار هدایت شده ذهنی با رفتار بسیار غریزی- همه با زیرکی در رفتار انسان وجود دارند. در میان انسان‌ها، برخلاف موجودات غیرانسانی، این ویژگی‌ها برای دستیابی به پیچیدگی‌ها و یکپارچگی که محصول فرهنگ، مقایسه سنت‌های خانوادگی، گروه‌ها، قبایل، سلسله مراتب، طبقات اجتماعی و دولت هستند، به اندازه کافی توسعه یافته است - به‌طور خلاصه، برای جوامع بسیار تغییرپذیر، نمونه‌ای در دنیای غیرانسانی وجود ندارد، مگر اینکه رفتار برنامه‌ریزی شده ژنتیکی حشرات به‌عنوان رفتار اجتماعی در نظر گرفته شود. در واقع، پیدایش و توسعه جوامع انسانی فرایندی همیشگی دور ریختن ویژگی‌های رفتاری غریزی و پاکسازی زمینی جدید برای رفتارهای منطقی بالقوه بوده است.

انسان‌ها همیشه در تاریخ تکاملی زیستی ریشه دارند که آن را "طبیعت نخستین" نامیده می‌شود، اما اساساً طبیعت اجتماعی انسانی خود را ایجاد می‌کنند که می‌توانیم آن را "طبیعت دوم" بنامیم. بجز غیرطبیعی بودن، طبیعت دوم انسان تا حد زیادی خلق طبیعت نخست تکامل ارگانیکی است. برای ثبت طبیعت دوم بدون در نظر گرفتن طبیعت به‌عنوان کل، یا در واقع به حداقل رساندن آن، نادیده گرفتن خلاقیت تکامل طبیعی خود و دیدن آن به صورت یک طرفه است. اگر تکامل واقعی خود را به سادگی در موجوداتی مانند خرس‌های گریزلی، گرگ‌ها و وال‌ها- به‌طور کلی، حیواناتی که مردم از نظر زیباشناسی خوشایند یا نسبتاً باهوش می‌دانند- مجسم کند، پس انسان‌ها تغییر ماهیت می‌دهند. چنین دیدگاهی، چه آنهایی که انسان را بیگانه یا کک می‌دانند، لزوماً آن‌ها را جایی خارج از نیروهای خودسازماندهی شده تکامل طبیعی به‌سوی افزایش ذهنیت و انعطاف‌پذیری قرار می‌دهند. طرفداران علاقه‌مند به این تغییر ماهیت انسانی شاید انسان را به صورت موجودی جدای از تکامل غیرانسانی، همان‌طور که پل شفرد بیان می‌کند به‌عنوان چیزی عجیبی از فرایند تکاملی می‌بینند. دیگران با برابر دانستن انسان با سوسک‌ها بر مبنای ارزش غریزی آن‌ها، به سادگی از مشکل شناخت جایگاه منحصر به فرد انسان در تکامل طبیعی خودداری می‌کنند. این یا آن تفکر گزاره‌ای که چنین ابهاماتی را ایجاد کرده و اجتماعی را از کل ارگانیکی جدا می‌سازد یا به سادگی آن را در ارگانیکی محو می‌کند، به دوگانگی توجیه‌ناپذیری یا از سوی دیگر تقلیل‌گرایی شدید یا ساده منجر می‌شود. رویکرد دوگانگی با فرضیه شبه دینی مبنی بر این که جهان برای استفاده انسان ساخته شده است، با نام انسان‌محوری شناخته می‌شود، در حالی که رویکرد تقلیل‌گرایان با عقیده تقریباً بی‌معنی خود از دموکراسی زیست‌محور با نام زیست‌محوری شناخته می‌شود.

جدایی انسان از غیرانسان نبود تفکری اساسی یا روش پدیدۀ تکاملی با روش تکاملی تفکر را نشان می‌دهد.

بدیهی است که اگر طبیعت چیزی فراتر از چشم‌اندازی دیدنی نبود، پس توصیف استعاری و شاعرانه محض از آن برای جایگزینی تفکری نظام‌مند کافی بود. اما طبیعت تاریخ طبیعت است، فرایندی تکاملی که در مقابل چشمان ما در حال رفتن از مرحله‌ای به مرحله‌ای دیگر است و بدین ترتیب با اندیشیدن به آن به هر صورتی به‌جز روش فرایندی، آن را کوچک می‌شماریم. به‌عبارت‌دیگر، روش تفکری که به آن نیاز داریم مشخص می‌کند که چه هست، همان‌طور که در مقابل چشمانمان قرار دارد، همیشه آن چه نیست را توسعه می‌دهد که در فرایند خودسازمانده پیوسته‌ای در گذشته و آینده درگیر است، در زنجیره‌ای کاملاً متمایز اما مشترک که به استعداد جدید برای مرحله‌ای بهتر از تمامیت منجر می‌شود. زندگی، به وضوح به شکل انسانی آن به‌صورت نامحدودی خلاقانه می‌شود و از ظرفیت نسبتاً محدود خود فراتر رفته، فقط با مجموعه مشخصی از شرایط محیطی سازگار می‌شود. همان‌طور که وی. گردون چایلد زمانی بیان کرد: "انسان خود را می‌سازد؛ او حاضر نیست با ترکیب ژنتیکی از قبل تعیین شده‌ای زندگی کند".

به همین ترتیب، طرز تفکر فرایندی، ارگانیکی و منطقی در تعیین و توصیف پیدایش طبیعت اجتماعی جدای از زیستی و طبیعت دوم جدای از اول مشکل زیادی ندارد. به نظر می‌رسد این روزها پرداختن به مسائل اجتماعی مهم بوم‌شناسی مانند یک حسابدار متداول شده است. بنابراین، فردی که به سادگی دو لیست از امور فرهنگی را در کنار یکدیگر قرار می‌دهد- یکی نمونه قدیمی و دیگری نمونه جدید نام‌گذاری شده است- مثل اینکه آن‌ها ستون‌هایی از بدهی‌ها و اعتبارات هستند. بدیهی است که موارد ناخوشایندی مانند متمرکزسازی تحت عنوان نمونه قدیمی فهرست می‌شوند، در حالی که آنهایی که جذاب هستند مانند تمرکززدایی به‌عنوان نمونه جدید مورد توجه قرار می‌گیرند. نتیجه آن فهرستی از اشعار نوشته شده بر سپر ماشین تحت عنوان "خط مینا" که به وضوح خوب مطلق در مقابل بد مطلق قرار است. همه این‌ها می‌تواند برای دیدن کوتاه و آسان باشد، اما فاقد چیزی است که برای مغز لازم است. برای شناخت درست و توانایی دادن معنای توصیفی به مسائل و نظریه‌های اجتماعی که تنظیم شده‌اند، باید بدانیم چگونه هر یک از دیگری ناشی می‌شود و چه نقشی در توسعه کلی دارد. در حقیقت، منظور از تمرکززدایی چیست و چگونه در تاریخ جامعه بشری، از متمرکزسازی ناشی شده یا به آن منجر می‌شود؟ به علاوه، ما به تفکر فرایندی برای واقعیت‌های فرایندی جامع نیاز داریم، اگر به دنبال معنای جهت - عملی و ثنوری- برای مواجهه با مشکلات بوم‌شناسی هستیم.

به نظر می‌رسد در حال حاضر بوم‌شناسی اجتماعی، به تنهایی خواستار روش تفکری ارگانیکی، تکاملی است جدای از مشکلاتی که اساساً ارگانیکی و ماهیتاً تکاملی هستند. تعریف درست دنیای واقعی به‌عنوان یک پیشرفت (اگرچه هیچ‌کدام) حاکی از نیاز به تفکر ارگانیکی است، همان‌طور که طبیعت انسانی از غیرانسانی ناشی می‌شود- اشتقاق از چیزی که می‌تواند نتایج گسترده‌ای را ترسیم کند که برای توسعه اصول اخلاقی بوم‌شناسانه به این ترتیب می‌تواند دستورالعمل‌های مهمی برای حل مشکلات بوم‌شناسی ما ارائه کند.

بوم‌شناسی اجتماعی ما را فرا می‌خواند برای دیدن دنیای طبیعی و اجتماعی که با تکامل در یک طبیعت به هم پیوسته شده که شامل دو تمایز است: طبیعت نخست یا زیستی و طبیعت دوم یا اجتماعی. طبیعت اجتماعی و زیستی توان تکاملی را برای ذهنیت و انعطاف‌پذیری بیشتر به اشتراک می‌گذارد. طبیعت دوم روشی است که در آن انسان، به‌عنوان انعطاف‌پذیر، نخستی‌های باهوش‌تر، ساکن شده و جهان طبیعی را تغییر می‌دهد. به‌عبارت‌دیگر، افراد محیطی را می‌سازند که برای هر موجودی مناسب‌ترین است. از این لحاظ، طبیعت دوم تفاوتی ندارد با محیطی که هر حیوانی، با توجه به تواناییش، به‌طور جزئی ایجاد می‌کند و همچنین اساساً با آن سازگار است- موقعیت‌های زیست فیزیکی یا بوم جوامع که باید در آن زندگی کنند. اصولاً، در این سطح بسیار ساده، انسان‌ها کاری انجام نمی‌دهند که متفاوت از فعالیت‌های زیستی موجودات غیرانسانی باشد، خواه سگ آبی که سد می‌سازد یا گوفر که گودال‌هایی حفر می‌کند. اما تغییرات محیطی که انسان‌ها ایجاد می‌کنند بسیار با آنچه موجودات غیرانسانی می‌سازند متفاوت است.

انسان‌ها بر محیطشان تاثیر می‌گذارند با بینشی تخصصی قابل توجه، اگرچه نبود بینش می‌تواند ایده‌آل بوم‌شناسی باشد. حیوانات با دنیای اطراف خود سازگار می‌شوند، انسان‌ها از طریق تفکر و کار اجتماعی خلاق می‌شوند. چه خوب چه بد، آن‌ها دنیای طبیعی را برای رفع نیازها و خواسته‌های خود تغییر می‌دهند. نه به خاطر اینکه آن‌ها بی‌ملاحظه هستند، بلکه به این دلیل که آن‌ها در طول سال‌ها به‌طور طبیعی تکامل یافته‌اند که این کار را انجام دهند. در دانش، تجربه، مشارکت، و عقلانیت مفهومی، فرهنگ آن‌ها غنی است. به هر حال، آن‌ها در مقابل خودشان در بسیاری مراحل توسعه دست‌بندی شده‌اند، در تضاد بین گروه‌ها، طبقات، ملت و حتی دولت-شهر. موجودات غیرانسانی به‌طور کلی در جایگاهی بوم‌شناسی زندگی می‌کنند، رفتار آن‌ها با منشا غریزی و بازتاب‌های شرطی هدایت می‌شوند.

از این رو، انسان برآمده از یک فرآیند تکاملی طبیعی، با نیروهای بیولوژیکی و نیاز به بقا است که یک تحول تکاملی اجتماعی‌ای را که مشخصاً در بردارنده فرآیند تکاملی ارگانیک او است را تجربه کرده است. انسان به دلیل دارا بودن هوش غریزی، قدرت ارتباطات، ظرفیت سازمان‌دهی نهادی و آزادی سبی از رفتارهای غیرارادی زیست‌محیط خود را-همانند غیرانسان‌ها-تا جایی که امکانات بیولوژیکی‌اش اجازه دهد بازسازی می‌کند. این امکانات نه تنها به انسان اجازه می‌دهد که در زیست اجتماعی بلکه در توسعه اجتماعی مشارکت داشته باشد. انسان‌ها اساساً متفاوت از حیوانات رفتار نمی‌کنند و یا به‌ذاته از نظر بوم‌شناسی مشکل‌آفرین‌تر [از حیوانات] نیستند، بلکه توسعه اجتماعی آن‌ها که از طریق رشد بیولوژیک طبقه‌بندی می‌شود اغلب برای آن‌ها و زیست غیرانسانی مشکل‌آفرین می‌شود. چگونگی بروز این مشکلات، ایدئولوژی‌های مشتق شده است از آن، میزان مشارکت آن‌ها در تکامل و یا عقیم‌اندن روابط و تاثیر متقابل موجودات زنده بر یکدیگر و آسیب‌هایی که به صورت کلی و در قالب بحران‌های مدرن زیست‌محیطی به کره زمین وارد می‌کنند. طبیعتی که امروز وجد دارد، جدا از تحقق ظرفیت‌های انسانی آن، مملو از تضادها، تناقضات و منافع اضدادی است که ظرفیت‌های منحصر به فرد توسعه بشر را تحریف کرده است. چشم‌انداز آینده آن شامل تخریب موجودات کره ی زمین، مشکلات دستیابی به یک جامعه‌ی بوشناسانه و ظرفیت ارائه‌ی یک زیست‌محیط کاملاً جدید است.

## سلطه و سلسله‌مراتب اجتماعی

پس چگونه است که امر اجتماعی برگرفته از امور زیست‌شناختی است؟ ما شواهد خوبی در دست داریم که واقعیت‌های زیست‌شناختی همانند روابط سببی، تفاوت‌های جنسیتی و تفاوت‌های سنی به آرامی نهادینه شدند و بعد منحصر به فرد اجتماعی آنان در ابتدا امر کاملاً برابرخواهانه<sup>12</sup> بوده است. این توسعه بعدها شکلی سلسله‌مراتبی سرکوب‌گرایانه و سپس صورتی طبقاتی استثمارگرایانه پیدا کردند. مشخصاً روابط سببی و یا نسب خونی در دوران ماقبل تاریخ اساس بنیادین خانواده را پایه نهاد. در واقع، گروه‌های خانواده‌ها به شکل گروه‌ها، دودمان‌ها و قبیله‌ها از طریق ازدواج‌های زناشویی و یا اشکال ساختگی نسبی<sup>13</sup> به یکدیگر پیوستند و در نتیجه اولین افق اجتماعی نیاکان ما پدیدار گشت. مراقبت مادر از نوزادان و داده‌های ساده‌ی بیولوژیکی تولید مثل انسان‌ها بیشتر از هر پستاندار دیگری باعث پیوند خواهرها و برادرها با

<sup>12</sup> Egalitarian.

<sup>13</sup> Fictive forms of descent.

یکدیگر شد و یک احساس همبستگی قدرتمند و صمیمیت درون‌گروهی به وجود آورد. زن و مرد به همراه فرزندان‌شان از طریق یک زندگی خانوادگی نسبتاً پایدار که بر اساس تعهد متقابل و همبستگی‌ای که اغلب با آیین‌های تشرّف و سوگند زناشویی پایهریزی شده بود در اجتماع گرد هم آمدند.

انسان‌هایی که خارج از نهاد خانواده و تمامی زیرمجموعه‌های آن یعنی گروه‌ها، دودمان‌ها و قبیله‌ها بودند به‌عنوان «غریبه‌هایی» که می‌شد از آن‌ها پذیرایی گرمی کرد و یا آن‌ها را به قتل رسانید در نظر گرفته می‌شدند. آنچه بیشتر از همه وجود داشت بر اساس *آداب‌ورسوم* نسجیده‌ای بود که به نظر می‌رسید از دوران قدیم به ارث رسیده است بود. سرمنشاء آنچه که ما از آن به‌عنوان *اخلاق* نام می‌بریم، دستورات و فرآیند یک یا چند خدا بود. این باورها مستلزم وجود نوعی امر ماوراء طبیعی، نیروهای رمز و راز گونه و یا یک امر مقدس مورد پذیرش یک جامعه بود. اخلاقیات بعدها و به دست یونانیان<sup>14</sup> و بر اساس اندیشه و بحث و گفتگوی منطقی پدیدار گشت. حرکت از یک رسم و رسوم بی‌پایه/کورکورانه به اطاعت از فرآیند اخلاقی و در نهایت به اخلاق عقلایی با ظهور شهرها و جهان‌شهرگرایی<sup>15</sup>، البته که عرف و اخلاق هرگز اهمیت خود را از دست ندادند روی داد. بشر به تدریج خود را از قیود سازمان‌دهی اجتماعی بر اساس پیوندهای ژنتیکی رها ساخت، به وجود «غریبه‌ها» اعتراف و به‌جای گروه‌های قومی یا خویشاوندان نزدیک خود را تحت عنوان یک جامعه مشترک انسان‌ها (و در نهایت جامعه<sup>16</sup> شهروندان) معرفی کرد.

در چنین جهان تکوینی‌ای از لحاظ اجتماعی و دیرینه‌ای، ویژگی‌های بیولوژیکی سایر انسان‌ها از صورت اساساً سرشتی به اجتماعی تغییر یافت. یکی از این موارد واقعیتهایی بود که درباره سن و تفاوت‌های آن وجود داشت. در گروه‌های اجتماعی میان انسان‌های اولیه، عدم وجود زبان نوشتار به افراد سن و سال دار کمک می‌کرد تا از اعتبار بالایی برخوردار باشند، زیرا آنان بودند که از معرفت سنتی جامعه، من جمله آگاهی از روابط خویشاوندی که پیوندهای زناشویی بر اساس آن انجام می‌گرفت و از این راه بود که از امر حرام زنا با محارم جلوگیری می‌شود و همچنین تکنیک‌های مربوط به بقا که باید به اعضاء جوان و بالغ گروه آموزش داده می‌شد آگاه بودند. علاوه بر آن واقعیتهای بیولوژیکی تفاوت میان زنان و مردان که به‌آرامی در میان موازین اجتماعی<sup>16</sup> و به گروه‌های برادرانه و خواهرانه تعریف‌شده بود بازتعریف شد. زنان، ارزش‌ها، نظام اعتقادی و آداب‌ورسوم مختص به خود را ایجاد کردند و مردها گروه‌های جنگجو و شکارچی را بر اساس مشخصه‌های رفتاری، رسوم و باورهای خود به وجود آوردند.

با توجه به هرآن چه که ما درباره<sup>16</sup> مرادده اجتماعی واقعیتهای بیولوژیکی خویشاوندی، سن و سال و گروه‌های جنسیتی-تشریح جزئیات آن‌ها در سازمان‌ها/نهادهای اولیه-می‌دانیم دلیلی وجود ندارد که به این مسئله که این گروه‌ها از ابتدا روابط دوجانبه و مکمل یکدیگر داشتند شک کنیم. در واقع، هرکدام از آن‌ها به عامل دیگر نیاز داشتند تا یک کل نسبتاً پایدار را به وجود بیاورند. گروه هیچ‌کس بر گروه دیگر «مسلط» نبود یا اینکه تلاش نمی‌کرد تا در روند معمول امور برای خود حق ویژه‌ای قائل شود. حتی باوجود آنکه شالوده<sup>16</sup> بیولوژیکی همگون‌ها (زیرمجموعه‌ای از سازواره‌هایی که یک گونه غالب گیاهی دارند) به‌مرور زمان در نهادهای اجتماعی از نوساخته شد، به‌تبع آن نهادهای اجتماعی نیز به‌آرامی، در دوره‌های مختلف و درجات متفاوت به ساختاری سلسله‌مراتبی که اساس آن فرمان و اطاعت بود تبدیل شد. منظور

<sup>14</sup> Greeks.

<sup>15</sup> Cosmopolitanism.

<sup>16</sup> Social lines.

من در اینجا یک پروسه تاریخی است که به هیچ وجه بدون هرگونه مداخلهٔ یک نیرو و یا معبود مرموز مقدر شده به وجود آمده و در بسیاری از فرهنگ‌های فاقد سواد یا بومی و حتی در برخی از تمدن‌های پر نقش و نگار بسیار محدود بوده است.

سلسله‌مراتب در اشکال اولیه خود احتمالاً ویژگی‌های خشنی که در طول تاریخ به دست آورده بود را تجربه نکرده بود. بزرگ‌ترها، در آغاز حکومت پیران<sup>17</sup> نه تنها به خاطر فضل و هوشی که داشتند موردتکریم قرار می‌گرفتند بلکه جوانان در جریان محبتی بعضاً متقابل بود در بیشتر موارد به آن‌ها علاقه داشتند. می‌توانیم دریابیم که نسل بعد حکومت پیران با فرض بر اینکه افراد مسن به علت ناتوانی قدرت جسمانی و احساس نیاز به حسن‌نیت جامعه بیشتر از هر قشر دیگر از طرف جامعه در معرض ترک کردن قرار می‌گیرند. پال رادین<sup>18</sup> انسان‌شناس<sup>19</sup> [مشهور] بر اساس مشاهدات خود چنین می‌گوید «حتی در فرهنگ‌های سادهٔ گردآورنده<sup>20</sup> افراد بالای پنجاه سال، از قدرت و امتیازات خاصی برخوردار هستند که به صورت اخص به نفع آنان است اگر که ناشی از ملاحظات نبود، حقوق دیگر اعضای جامعه رفاه بود.»<sup>21</sup> در هر صورت این حکومت پیران احتمالاً شکل اولیهٔ سلسله مراتبی بود که در جوامع متفاوت بومیان استرالیا<sup>22</sup>، قبایل آفریقا شرقی<sup>23</sup> و بومیان آمریکایی وجود داشت. در واقع بسیاری از شوراهای قبیله‌ای سرتاسر جهان شورای بزرگان، یا موسسه‌ای که هرگز به‌طور کامل و حتی پس از اینکه جوامع جنگ‌طلب، خان سالار و پادشاهی به آن فشار آوردند از میان نرفت (همان‌گونه که واژهٔ *الدرمن*<sup>24</sup> بیانگر این موضوع است)

به نظر می‌رسد که پدرمحوری<sup>25</sup> که در آن ارزش‌ها، نهادها و اشکال رفتاری مردانه بر زنانه غلبه دارد پس از پیر سالاری<sup>26</sup> ظهور کرد. ظهور پدرمحوری در ابتدا روشی بود که ریشه در جهان اولیه طبیعی؛ جوامع کوچک و اولیهٔ بدون الفبایی که خانه، البته نه «خانهٔ مردها» که به صورت گسترده در جوامع قبیله‌ای پیچیده‌تر به وجود آمد مرکز زندگی مادی بود داشت. اگر بتوانیم دقیق بگوییم، پدرسالاری<sup>27</sup> سخت‌ترین و زورگویانه‌ترین شکل حکمرانی مردان<sup>28</sup>، نهادی بود که در آن مسن‌ترین مرد یک خانواده یا طایفه بزرگ می‌توانست حکم مرگ و زندگی را درباره تمامی اعضای گروه را بدهد بود. ممکن است که به زنان دستور داده شود با چه کسی ازدواج کنند البته که آنان به هیچ وجه تنها سوژهٔ اصلی سلطهٔ پدرسالاری نبودند. ممکن بود که به حکم پدرسالار به پسرها همانند دخترها دستور داده شود چگونه رفتار کنند و یا کشته شوند.

<sup>17</sup> هیئت حاکمه ای که سرانش پیر هستند. (م) Gerontocracy

<sup>18</sup> Paul Radin.

<sup>19</sup> Anthropologist.

<sup>20</sup> Food-gathering.

<sup>21</sup> پال رادین، جهان انسان نخستین (نیویورک: انتشارات گرو، ۱۹۶۰) صفحه ۲۱۱

<sup>22</sup> Australian Aborigines.

<sup>23</sup> East Africa.

<sup>24</sup> عضو هیئت قانونگذاری یک شهر و یا عضو انجمن شهر. (م) Alderman

<sup>25</sup> Patricentricity.

<sup>26</sup> Gerontocracy.

<sup>27</sup> Patriarchy.

<sup>28</sup> Male rule.



در [نظام] پدرمحوری، اقتدار و اختیار مرد محصول یک توسعهٔ بلندمدت بود که به صورت نامحسوس مورد بحث قرار گرفته بود و در آن انجمن‌های برادری به‌خاطر مسئولیت‌های روزافزون «مدنی» سابق بر باشگاه‌های زنان رجحان داشت. با افزایش جمعیت، گروه‌های غارت‌گر خارجی که مهاجرت آن‌ها احتمالاً ناشی از بروز خشک‌سالی و یا شرایط نامساعد [طبیعی] و انتقام‌جویی‌ها بود با استناد به علل تصادفی خصومت یا جنگ‌ها، یک حوزهٔ «مدنی» جدید در کنار حوزه داخلی زنان به وجود آوردند که به صورت مداوم بر حوزه داخلی زنان دست‌درازی می‌کردند. با ظهور سیستم کشاورزی که گاوآهن کار شخم‌زنی [زمین] را انجام می‌داد، مرد که «سرور جانوران» است شروع به تعدی به فضای باغبانی زنان که از ابتدا بر اساس اهمیت فرهنگی، پرورش‌دهنده و گردآورنده غذا بودند کرد. جوامع جنگ‌جو و خان سالار<sup>29</sup> سلطه مردان را چه به صورت فیزیکی و فرهنگی وارد عرصه جدیدی کردند. سلطه مردان به‌شدت فعال و درنهایت دنیایی را به وجود آورد که در آن نخبگان مرد نه‌تنها بر زنان بلکه در قالب کاست‌ها بر سایر مردان تسلط یافتند.

علت ظهور این سلسله‌مراتب به‌اندازه کافی روشن و مبرهن است: ضعف جسمانی ناشی از افزایش سن<sup>30</sup>، افزایش جمعیت، بلایای طبیعی، تغییرات تکنولوژیکی که باعث رجحان شکار و دامپروری بر باغبانی شد، رشد جامعه مدنی و گسترش جنگ همگی به‌منظور ارتقاء جایگاه مرد بر زن بود. لازم است تأکید کنم که سلطهٔ سلسله‌مراتبی هرچند که از سر اجبار صورت گرفته باشد اما به معنای استثمار طبقاتی نیست. همان‌گونه که در بوم‌شناسی آزادی<sup>31</sup> نوشتیم، سلسله‌مراتب...

باید [مجموعه] روابط نهادینه‌شده، یعنی روابطی که توسط موجودات زنده البته که نه به صورت صرفاً غریزی و غیر نظام‌مند ایجاد می‌شوند باشد. منظور من این است که این روابط نهادینه‌شده باید دارای یک ساختار مشخص اجتماعی از میان صفوف بازدارنده و ممتاز و جدا از افراد منحصر به فردی که بر جامعه‌ای خاص تسلط دارند باشد، یعنی این سلسله‌مراتب توسط یک منطق اجتماعی به‌ورای تعاملات شخصی و یا الگوهای ذاتی رفتاری هدایت شود.<sup>32</sup>

نمی‌شود که این سلسله‌مراتب را به روابط صرفاً اقتصادی مبتنی بر استثمار نیرو کار تقلیل داد. در واقع، بسیاری از رؤسا با قبول نکردن هدایا و حتی دور ریختن کالاهای شخصی خود قدر و منزلت به دست آوردند. احترامی که بسیاری از رؤسا به دست می‌آوردند نه با انباشت [کالا] مازاد به‌عنوان سرچشمه قدرت بلکه از بین بردن آن‌ها به نشانهٔ سخاوت‌مندی‌شان بود. تنها جایگزینی و نگهداری از آن سرمایه کافی است تا رشد اقتصادی آن‌ها در مقیاس حیرت‌انگیزی آغاز شود.

طبقات [اجتماعی] اما در عوض علاقه‌مندند تا در راستا خطوط متفاوتی فعالیت کنند. قدرت در جوامع طبقاتی معمولاً با دستیابی به ثروت به دست می‌آید نه از دست دادن آن؛ فرمانروایی با اجبار آشکار فیزیکی تضمین می‌شود نه از راه اقتناع؛ دولت هم ضامن نهایی اقتدار است. سلسله‌مراتبی که درباره‌اش

<sup>29</sup> Chiefdom.

<sup>30</sup> Infirmities of age.

<sup>31</sup> The Ecology of Freedom.

<sup>32</sup> ماری بوکچین، بوم‌شناسی آزادی (پالو آلتو، کالیفرنیا: انتشارات چشیر، ۱۹۸۲) صفحه ۲۹.

صحبت کردیم به صورت تاریخی مستحکم‌تر از طبقه است، شاید بتوانیم این واقعیت را تایید کنیم که علی‌رغم تغییرات گسترده در جوامع طبقاتی، حتی از نوع برابری خواهانه اقتصادی، زنان برای هزاران سال موجوداتی تحت سلطه بودند. بر همین اساس، لغو حاکمیت طبقاتی و استثمار اقتصادی تضمین‌کننده از میان رفتن سلسله مراتب و نظام‌های سلطه نیست.

در جوامع غیرسلسله‌مراتبی<sup>33</sup>، برخی آداب‌ورسوم‌های خاص رفتار انسان‌ها را در خطوط اصولی مناسب هدایت می‌کردند. از میان رسوم اولیه با اهمیت، اصل حداقلی غیرقابل‌تقلیل<sup>34</sup> (اصطلاحی که پاول رادین از آن استفاده می‌کرد)، یعنی این مفهوم مشترک که تمامی اعضای یک جامعه، صرف‌نظر از میزان کاری که انجام می‌دهند، سزاوار برخورداری از وسایل [اولیه] زندگی هستند. محرومیت از خورد و خوراک، سرپناه و وسایل اولیه زندگی به خاطر سالخورده‌گی و یا حتی رفتار سبکسرانه، به منزله انکار مذمومانه تلاش برای زندگانی تلقی می‌شد. همچنین منابع اولیه موردنیاز برای حفظ جامعه هرگز تحت تملک مالکیت خصوصی قرار نگرفت؛ کنترل غالب فردگرایانه اصل فرآگیر حق انتفاع<sup>35</sup>-مفهومی که به وجب آن وسایل زندگانی‌ای که توسط گروهی استفاده نمی‌شود می‌تواند در صورت نیاز توسط گروهی دیگر استفاده شود-بود. بدین منظور زمین‌ها، باغات و حتی ابزار و سلاح‌های بلااستفاده در اختیار افرادی که در جامعه به آن‌ها نیاز داشتند قرار می‌گرفت. در نهایت سنت کمک متقابل، موجب تقویت مشارکت معقولانه اشیاء و کار تا حدی شد که فرد یا خانواده در شرایط سخت انتظار کمک از جانب دیگران را داشتند. به‌طورکلی این آداب‌ورسوم آن‌قدر در جوامع ارگانیک<sup>36</sup> رسوخ کرد که مدت‌ها پس از سلطه [نظام] ظالمانه‌ی سلسله‌مراتبی و کاستی‌شدن جوامع پابرجا ماند.

### دیدگاه طبیعت سلطه‌گر

طبیعت به مفهوم یک محیطزیست زنده که بشر تمامی وسایل موردنیاز خود برای بقا را از آن می‌گیرد، اغلب هیچ معنایی برای انسان‌های بدون خط<sup>37</sup> (جامعه‌ای که هنوز الفبا ندارد) به‌عنوان یک مفهوم کلی ندارد. این انسان‌ها رابطه تنگاتنگی [با طبیعت] داشتند، آن‌ها مراسم و مناسک آنیمیسمیک<sup>38</sup> خود را در محیطی که به زعم آنان پیونددهنده زندگانی است برگزار می‌کردند، آن‌ها اغلب نهادهای اجتماعی خود را بر پایه رفتار گونه‌های غیر انسانی مثلاً در مورد «لانه‌های» سگ آبی<sup>39</sup> و ارواح شبه‌انسانی استوار می‌ساختند. یافتن کلماتی به زبان بومیان که مفاهیم متعارف ما از طبیعت را بیان کنند اگر که اصلاً وجود نداشته باشد، بسیار دشوار است.

با ظهور سلطه و سلسله‌مراتب، بذر این باور که طبیعت در ابتدا جهانی نبود که به صورت فزاینده‌ای از اجتماع متمایز باشد بلکه دنیایی است که به صورت سلسله‌مراتب سازمان‌دهی شده تحت سلطه انسان بوده کاشته شد. جهان‌بینی جادو این تغییر را آشکار کرد. در اینجا طبیعت جدا از جهان تصور نمی‌شد؛ بلکه یکی از متخصصین امور جادو از «روح اصلی» بازی حیوانات (یک تصور گیج‌کننده در جهان رویاها) خواست تا آن را به شکل تیر یا نیزه در بیاورد. پس از این بود که جادو به مثابه یک ابزار درآمد؛ شکار چیان از تکنیک‌های جادو جهت تبدیل «اجباری» بازی به شکار استفاده می‌کردند. در حالی که اشکال اولیه جادو احتمالاً به‌عنوان اعمال جامعه‌ای اساساً غیرسلسله‌مراتبی و برابری‌طلبانه در نظر گرفته

<sup>33</sup> جامعه بدون طبقه. (م)

<sup>34</sup> Irreducible minimum.

<sup>35</sup> Usufruct.

<sup>36</sup> Organic society.

<sup>37</sup> Preliterate.

<sup>38</sup> Animistic.

<sup>39</sup> Beaver.

می‌شود، اما اشکال بعدی عقاید روح باورانه<sup>40</sup> تسلیم نگاه سلسله‌مراتبی به جهان طبیعی و قدرت‌های نهفته انسان در جهت تسلط بر واقعیات شد.

باید بر این مسئله تأکید کنیم که ایده<sup>41</sup> سلطه [انسان] بر طبیعت، منابعی در سلطه انسان بر انسان بر ساختار طبیعی جهان و ساخت جهان طبیعی در سلسله‌مراتب زنجیروار (اتفاقی بر اساس تصور ایستا هیچ رابطه‌ای با تکامل پویا زندگی در اشکال پیشرفته و فزاینده<sup>42</sup> فردگرایی و انعطاف‌پذیری ندارد) دارد. حکم حیات انجیل به آدم و حوا<sup>43</sup> بیشتر از هر چیز دیگر نشان‌دهنده<sup>44</sup> یک توافق/اجتماعی است. ایده<sup>45</sup> طبیعت سلطه‌گر- در نگاه جهان غیرانسانی سلطه یک امر بسیار ضروری است-تنها می‌تواند از طریق ایجاد جامعه‌آی بدون طبقه و ساختار سلسله‌مراتبی که حاکم و فرمان‌بردار مثل زندگی عمومی در فضای خصوصی قرار می‌گیرند و عینیت‌بخشیدن به واقعیاتی که تنها موارد مصرف استثمر هستند تسلط یابد. بدیهی است که این مصنوعیت انقلابی شامل تغییراتی در رفتار و ارزش‌ها می‌شود. اگر که واقعیات دیدگاه‌ها و ارزش‌های جدید بوم‌شناسانه از طریق نهادهای حقیقی و عینی (ساختارهایی که انسان‌ها با یکدیگر تعامل دارند) و همچنین واقعیات ملموس زندگی روزمره، یعنی از پرورش کودکان گرفته تا کار و بازی نشان داده نشود پس این واقعیات پوچ و بی‌ارزش هستند. تا زمانی که انسان‌ها دست از زندگی در جوامع که ساختار آنان بر اساس سلسله‌مراتب و طبقات اقتصادی است برندارند، هرچقدر هم که بخواهیم سلطه را با آیین‌ها، طلسم‌ها، زیست دین‌شناسانه و اتخاذ شیوه‌های زندگی به ظاهر «طبیعی» از میان ببریم اما هرگز موفق نخواهیم شد.

ایده‌ی سلطه بر طبیعت تاریخچه‌ای تقریباً به اندازه<sup>46</sup> خود بحث سلسله‌مراتب دارد. گیل‌گمش<sup>47</sup>، حماسه<sup>48</sup> منطقه<sup>49</sup> بین‌النهرین<sup>50</sup>، داستانی است که چهار هزار سال از نگارش آن می‌گذرد و قهرمان داستان در آن با خدایان مخالفت می‌کند و درختان مقدس خدایان را در جستجوی جاودانگی می‌برد. اودیسه<sup>51</sup> سفرنامه<sup>52</sup> زیرکانه و کموبیش قهرمانانه<sup>53</sup> یک جنگوی یونانی است که در ماجراهای خود خدایان طبیعت که جهان هلنی را از پیشینیان کم نام و نشان خود (دست بر قضا، جهان تیره و تاریک از خدایان المپ<sup>54</sup> بر ساخته<sup>55</sup> اکو-میسیتیزم<sup>56</sup> و معتقدان به مکتب اصالت روح<sup>57</sup> است.) به ارث برده‌اند تسلیم خود می‌کند. مدت‌ها پیش از ظهور علوم نوین، سیستم عقلانی «خطی» و «جامعه<sup>58</sup> صنعتی» (با اشاره به عواملی که در بوم‌شناسی مدرن به آن استناد می‌شود) جوامع تسلسلی و طبقاتی، مدیترانه و همچنین دامنه تپه‌های چین را به خاک و خون کشیدند، بازسازی گسترده که همراه با تصفیه زمین بود را آغاز کردند.

به طور حتم، طبیعت ثانویه<sup>59</sup> بشر که به طبیعت اول صدمه زد، باغ عدن ایجاد نکرد. [طبیعت ثانویه بشر] در عوض جهان زنده، خلاق و پویا را همانطور که انسان‌ها را در کشتارها، نسل‌کشی‌ها و اعمال ظالمانه و بی‌رحمانه نابود کرد از میان برد. بوم‌شناسی اجتماعی باور دارد که آینده زندگی بشر با آینده<sup>60</sup> جهان غیرانسانی در پیوند است، البته این واقعیت را نادیده می‌گیرد که جامعه تسلسلی و طبقاتی بیشتر از آسیبی که به بشریت وارد کرده به جهان طبیعی آسیب وارد کرده است.

با توجه به در نظر گرفتن مصائب و مشکلاتی که طبیعت ثانویه ایجاد کرد نمی‌شود حجم کاهش‌ناپذیر آداب‌ورسوم حداقلی، حق انتفاقی و کمک متقابل را در هیچ‌گونه از بسترهای مردم‌شناسی یا تاریخی نادیده گرفت. این آداب‌ورسوم در بزنگاه‌های تاریخی و گاهی اوقات در قیام‌های مردمی گسترده، از شورش‌های

<sup>40</sup> Animistic.

<sup>41</sup> Adam and Noah.

<sup>42</sup> Gilgamesh.

<sup>43</sup> Mesopotamia.

<sup>44</sup> Odyssey.

<sup>45</sup> Pre-Olympian.

<sup>46</sup> Eco-mysticism.

<sup>47</sup> Spiritualism.

سومر<sup>48</sup> باستان تا به امروز پابرجا ماندند. بسیاری از این قیام‌ها خواستار احیاء مجدد ارزش‌های بردبارانه و کمونیستی آن هم در روزگاری که [جامعه] زیر یوغ شدید نخبه‌گرایان و یا ظلم طبقاتی بود. باوجود ارتش‌هایی که در مناطق خطرناک پرسیه می‌زدند، ماموران مالیاتی مردم روستاها را غارت می‌کردند و هر روز کارگران و دهقانان را مورد سوءاستفاده قرار می‌دادند، زندگی در جامعه همچنان در جریان بود و بسیاری از ارزش‌های مورد تکریم گذشته حفظ شده بود. نه خودکامگان باستان و نه اربابان فئودال نتوانستند آن‌ها را در شهرها با اتحادیه‌های مربوط به صنایع دستی و روستاهای دهقانی از میان ببرند. در یونان باستان، فلسفه‌ای خردمندانه ظهور کرد که تنگناهای اندیشمندانه و حیات سیاسی را با خواسته‌های زیاده‌طلبانه رد می‌کرد و همچنین مذهبی مبتنی بر ریاضت، که کاهش نیازها و ایجاد محدودیت بر سر راه اشتها انسان برای کالاهای مادی را ترویج می‌کرد ظهور کرد. این فلسفه و مذهب همراه با یکدیگر سرعت نوآوری‌های تکنولوژیک را کاهش دادند و زمانی که ابزارهای تولید جدید توسعه یافتند، نتوانستند تا در کمال صرافت در جامعه‌ای متعادل شده ادغام شوند. بازارها در قرون وسطی هنوز محقر بودند، اصناف که عموماً کنترل شدیدی بر قیمت‌ها، رقابت [میان تولیدکنندگان] و کیفیت کالاهای تولیدی داشت بازار را تبدیل به محل رتق و فتق امور محلی کرده بود.

### «رشد کن یا نابود شو»

با شتاب‌گرفتن ساختار طبقاتی و سلسله‌مراتبی در میان بخش اعظم جامعه، بازار حیات خود را آغاز کرده بود و دامنه خود را از مناطق محدود به اعماق قاره‌های وسیع گسترش داده بود. در جایی که پیشتر تنها راه تامین نیازهای اساسی مبادله بود و اتحادیه‌ی صنفی یا محدودیت‌های دینی و اخلاقی آن را محدود کرده بودند، تجارت [ظهور] و این محدودیت‌ها را بر هم زد. تجارت نه تنها باعث پیشرفت تکنیک‌های افزایش تولید شد؛ بلکه نیازهایی جدید و عموماً تصنعی به وجود آورد و انگیزه<sup>49</sup> رشد سرمایه را دوچندان کرد [این سیر] ابتدا در ایتالیا و سرزمین‌های پست اروپایی و سپس به صورت مشخص- در انگلستان قرن هفدهم و هجدهم رخ داد، تولید کالاها منحصر به منظور فروش و سود (تولید کالای سرمایه‌ای) صورت گرفت و با رشد بازار تمامی موانع فرهنگی و اجتماعی از میان رفت.

تا اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم، طبقه<sup>50</sup> جدید سرمایه‌داری صنعتی، با سیستم کارخانه‌ای و تعهدی که به گسترش بی‌حد و حصر داشت، کل جهان، من جمله اکثر جوانب زندگی شخصی را استثمار کرد. بر خلاف اشراف فئودال، بورژوازی<sup>49</sup> با در اختیار داشتن زمین‌ها و قلعه‌های گرانبها، مامنی جز بازار و یا گاو صندوق‌های بانک نداشتند. طبقه<sup>50</sup> [بورژوازی] بیشتر نقاط جهان را تبدیل به حوزه<sup>50</sup> کارخانه‌ها کرد. در عهد باستان و یا قرون وسطی، کارآفرینان معمولاً بر زمین‌ها سرمایه‌گذاری می‌کردند و با توجه به اعتقادی که به [عدم دریافت] سود نامشروع از تجارت داشتند همانند روستاییان باصالت زندگی می‌کردند. سرمایه‌داران صنعتی جهان مدرن اما یک بازار شدیداً رقابتی بر اساس توسعه صنعتی و قدرت تجاری ایجاد کردند و [بر این اساس] رشد تبدیل به یک هدف شد.

در بوم‌شناسی اجتماعی باید به این نکته توجه شود که رشد صنعتی تنها ناشی از تغییر در چشم‌انداز فرهنگی نبوده است-بیشترین تاثیر [بر بوم‌شناسی اجتماعی] را ظهور عقلانیت علمی و تکنولوژیکی بر جامعه گذاشت. رشد بیشتر از هر چیز از عوامل ناشی از گسترش بازار، عواملی عمدتاً فارق از ملاحظات و اجبار مسائل اخلاقی به وجود می‌آید. علی‌رغم ارتباط تنگاتنگ میان توسعه<sup>50</sup> سرمایه‌داری<sup>50</sup> و نوآوری‌های

<sup>48</sup> Sumer.

<sup>49</sup> Bourgeoisie.

<sup>50</sup> Capitalist.

تکنولوژیک و با توجه به رقابت شدیداً غیر انسانی حاکم بر آن، مهم‌ترین شرط الزام‌آور بنگاه‌های اقتصادی در بازار سرمایه‌داری سختگیرانه، رشد یک شرکت برای جلوگیری از نابودی به دست رقیب درنده است. مسئلهٔ بقاء، حتی اگر که طمع و فزون‌خواهی نیرو محرک آن باشد مستلزم گسترش دستگاه‌های مولد از طرف کارآفرین در جهت جلوگیری از رقیب است. به طور خلاصه، هر فرد سرمایه‌داری باید تلاش کند تا رقیب خود را یک لقمه چپ‌کنند-وگرنه توسط رقیب بلعیده می‌شود. راحل این نوع زندگی-بقاء- توسعه و تلاش برای کسب سود بیشتر و در نتیجه آن توسعه گسترده‌تر است. مفهوم پیشرفت که زمانی به‌عنوان باور به گسترش همکاری و پاسداشت از بشریت تلقی می‌شد، اکنون با رقابت گسترده‌تر و رشد اقتصادی بی‌پروایانه معنا می‌یابد.

ممارست بسیاری از شارحان و دوستداران نظریهٔ بوم‌شناسی برای کاهش بحران زیست‌بومی به بحرانی فرهنگی و نه اجتماعی بسیاری گمراه‌کننده و فریبکارانه بود. هرچقدر که مسئلهٔ کارآفرینی از نظر زیست‌بومی پسندیده باشد اما این واقعیت تلخ که بقاء در بازار از پیشرفت معنادار جهت‌گیری‌های بوم‌شناسانه جلوگیری می‌کند در بازار وجود دارد. اتخاذ رویه‌های بوم‌شناسانه، کارآفرینانی که دغدغه‌های اخلاقی دارند را در رقابت با رقیب-کسانی که بدون توجه به دستورالعمل‌های بوم‌شناسانه و محدودیت‌های اخلاقی ناشی از آن فعالیت می‌کنند، کالاهایی ارزان‌تر با هزینه‌هایی کمتر و سود بیشتر و در نتیجه کسب سرمایه بیشتر تولید می‌کنند- در حالت ضعف و در واقع نقطه‌ای مهلک قرار می‌دهد. بازار قانون بقاء خاص خود را دارد: تنها بی‌شرف‌ترین افراد می‌توانند به نقطه اوج مبارزهٔ رقابتی برسند.

درواقع، تا جایی که ایدئولوژی‌ها جنبش‌های طرفدار محیط‌زیست صرفاً از شرارت‌های جامعهٔ ضد زیست‌محیطی<sup>51</sup> ما نتیجه اخلاقی می‌گیرد خواستار تغییر در زندگی‌های شخصی و رفتارهای ما است، نیاز به اقدامات اجتماعی دارند و مایلند تا مبارزه برای اقدامات گسترده اجتماعی را منحرف کنند. در همین میان شرکت‌ها به شکلی ماهرانه با ایجاد توهمات حمایت از زیست‌محیط تمایل عموم مردم در زیست سازگار با محیط‌زیست را تحریف می‌کنند. برای مثال، مرسدس بنز<sup>52</sup> در یک آگهی دو صفحه‌ای در یکی از مجلات با به تصویر کشیدن نقاشی یک گاو میش بر دیوار یکی از غارهای مربوط به دوران پارینه‌سنگی اینگونه آورده بود «ما باید تلاش کنیم تا با در نظر گرفتن دغدغه‌های زیست‌محیطی در تولید محصولات جدید، محیط‌زیست پایدارتری داشته باشیم.»<sup>53</sup> چنین پیام‌هایی در آلمان، یکی از آلوده‌ترین کشورهای اروپا غربی متداول است. چنین پیام‌هایی در ایالات متحده، جایی که آلوده‌کنندگان [محیط‌زیست] با [نوعی] زهد و تقوی اعلام می‌کنند که «هر روز برای آن‌ها روز زمین است» نیز بسیار عوام‌فریبانه است.

نکته‌ای که بوم‌شناسی اجتماعی بر آن تأکید دارد این نیست که اقتناع اخلاقی و وذهبی بی‌معنی<sup>54</sup> و یا غیرضروری است؛ این [تبلیغات] واجب و می‌توانند آموزنده باشند. سرمایه‌داری مدرن اما از نظر ساختاری غیر اخلاقی بوده و از این رو در برابر جاذبه‌های اخلاقی نفوذناپذیر است. بستر داد و ستد مدرن با توجه به الزامات خاص خود رو به جلو حرکت می‌کند نه اینکه کدام مدیرعامل ساکن‌دار کشتی است. مسیر حرکت نه به فرآیند اخلاقی و یا تمایلات شخصی بلکه به قوانین مشخص سود و یا زیان، رشد یا از میان رفتن، بلعیدن و یا بلعیده شدن و مواردی از این دست بستگی دارد. قائدهٔ کلی «حساب، حساب، حساب کاکا برادر»<sup>54</sup> به صراحت می‌گوید که عوامل اخلاقی، مذهبی، روانشناسانه و احساسی عملاً جایی در دنیای غارتگر تولید، سود و رشد ندارند. تصور اینکه ما می‌توانیم با استفاده از جذابیت‌های اخلاقی این جهان

<sup>51</sup> جریانی که مخالف مقررات سختگیرانه زیست‌محیطی بوده و نفع اقتصادی را به قوانینی که جهت حفظ محیط‌زیست وضع می‌شود ترجیح می‌دهد. (م)

<sup>52</sup> Mercedes-Benz.

<sup>53</sup> اشپیگل (۱۶ سپتامبر ۱۹۹۱) صفحات ۱۴۴-۱۴۵

<sup>54</sup> Business is business.

خشن و مکانیستیکی<sup>55</sup> را از مشخصه‌های عینی آن تهی کنیم شدیداً گمراه‌کننده است. جامعه‌ای که بر اساس قانون «رشد کن یا نابود شو» بنا شده باشد ضرورتاً تأثیر مخربی بر طبیعت اولیه گذاشته است. «رشد» در اینجا به رشد جمعیت اشاره نمی‌کند؛ بر خلاف تفکر قدیمی دربارهٔ مسئلهٔ جمعیت، جدی‌ترین اخلاگران چرخهٔ محیط‌زیست مراکز بزرگ صنعتی جهان هستند که نه تنها آب و هوا را مسموم می‌کنند بلکه گازهای گلخانه‌ای<sup>56</sup> تولید می‌کنند که یخ‌های قطبی را آب می‌کند و باعث وقوع سیل در مناطق گسترده‌ای از سیاه زمین می‌شود. فرض کنید که ما می‌توانیم به شکلی [خاص] جمعیت جهان را نصف کنیم: آیا اصلاً رشد و چپاول زمین کاهش می‌یابد؟ سرمایه<sup>57</sup> موکدا اشاره می‌کند که در اختیار داشتن دو یا سه وسیلهٔ برقی و یا گازی، وسیلهٔ نقلیهٔ موتوری و یا وسایل الکترونیکی بخش «لایفک» زندگی است و این در حالی است که در اختیار داشتن یکی از این وسایل اگر که اضافی نباشد، زیاد از حد است. علاوه بر آن ارتش [کشورها] به دنبال ابزارآلات کشنده برای مرگ و ویرانی هستند و سالیانه انواع جدیدی از این ابزار تولید می‌شود.

اگر که تکنولوژی‌های «ساده‌تر» تولید بازار رشد کن و یا از میان برو باشند، نمی‌توانند در جهت اهداف مخرب سرمایه‌داری مورد استفاده قرار گیرند. دو قرن پیش، در مناطق جنگلی انگلستان با استفاده از تیرهایی که از عصر برنز تغییر نیافته بودند تبدیل به منبعی برای کوره‌های آهنگری شدند و بادبان‌های ساده‌ای که کشتی‌های باربری را به اقصیٰ نقاط جهان قرن نوزدهم هدایت می‌کردند. در واقع بخش اعظم حیات وحش، جنگل‌ها و سکنهٔ بومی ایالات متحده با استفاده از ابزارآلات و سلاح‌هایی که به آسانی در دسترس و شناخته‌شده بودند، اگرچه که قرن‌ها پیش و در عصر رنسانس<sup>58</sup> جرح و تعدیل یافته بودند از میان رفتند. آنچه که تکنیک‌های مدرن انجام دادند، تسریع فرآیندی بود که در اواخر قرون وسطی در حال انجام بود. نمی‌توانیم این فرآیند را محصول تلاش‌هایی که از قرن‌ها پیش در جریان بود بدانیم؛ این روند آسیب‌های ناشی از سیستم رو به رشد بازار که ریشه‌های آن به نوبه خود به یکی از اساسی‌ترین تحولات تاریخ اجتماعی یعنی اجاد سیستم تولید و توزیع بر اساس اصل مبادله و نه کمک متقابل یا اصل تکمیل‌کنندگی<sup>59</sup> باز می‌گردد دانست.

### یک جامعهٔ دوست‌دار محیط‌زیست

بوم‌شناسی اجتماعی نه تنها در راستای بازآفرینی معنوی بلکه مهم‌تر از آن، بازسازی اجتماعی در راستای خطوط محیط‌زیست حرکت می‌کند. یعنی اگر که درخواست اخلاقی از قدرت‌ها بر اساس نیروهای ناپیدای بازار<sup>60</sup> و رقابت بی‌رحمانه باشد قطعاً بی‌نتیجه خواهد بود. چنین خواستی در واقع، با تغییر نگرش‌های شخصی، تجدیدنظرخواهی معنوی و یا رستگاری شبه‌مذهبی روابط واقعی قدرت را که در حال حاضر در جامعه برقرار است را تیره و تار می‌کند.

بوم‌شناسی اجتماعی همیشه از اهمیت یک دیدگاه اخلاقی جدید آگاه است و به دنبال جبران سوءاستفاده‌های زیست‌محیطی‌ای است که جامعه حاکم با استفاده از منابع انتزاعی همانند سلطه بر طبیعت اولیه به جهان و طبیعت کرده است. این به معنای به چالش کشیدن کل نظام سلطه-اقتصاد، استفاده نادرست از روش‌ها، دستگاه‌های اداری، نابودی زندگی سیاسی، تخریب شهر به‌عنوان یک مرکز توسعهٔ فرهنگی و در واقع همهٔ جنبه‌های ریاکارانهٔ اخلاقی و آلودگی‌های روح انسان-، نابودی ساخت‌های سلسله‌مراتبی و طبقاتی‌ای

<sup>55</sup> نظریه‌هایی که پدیده‌ها را به صورت صرفاً فیزیکی و قطعی توضیح می‌دهند. (م)

<sup>56</sup> Greenhouse gases.

<sup>57</sup> واژهٔ Capital یعنی سرمایه آورده شده است اما به نظر می‌رسد که منظور واژهٔ سرمایه‌داری باشد. (م)

<sup>58</sup> Renaissance.

<sup>59</sup> Complementarity.

<sup>60</sup> نیروهایی که بر اساس قواعد ناپیدا بازار، بدون کنترل و تمیز وجود دارند. (م)

که به بشریت تحمیل شده و رابطهٔ طبیعت غیر انسانی و انسانی است. بوم‌شناسی اجتماعی پیش‌برنده‌ی اخلاق تکمیل‌کننده‌ی است که انسان‌ها در آن نقش حیاتی [حفظ] تدام یک‌پارچگی موجودات کره‌ی زمین<sup>61</sup>- قدرت پنهان انسان‌ها در آگاهانه‌ترین انتخاب‌های عوامل تکامل طبیعی-را بازی می‌کنند. در واقع انسان‌ها مسئولیتی اخلاقی برای انجام اعمال خلاقانه در قبال توسعهٔ این تکامل تاریخی دارند. بوم‌شناسی اجتماعی بر لزوم اخلاقیات تکمیل‌کننده در نهادهای اجتماعی مشخصی که انسان‌ها را به تبدیل به عوامل آگاه اخلاق‌مداری که در جهت ارتقاء رفاه خود و جهان غیر انسانی حرکت می‌کنند می‌کند تأکید می‌کند. [بوم‌شناسی اجتماعی] بر توانمندسازی فرآیند تکاملی در شکل‌های متنوع حیات و با استفاده از قوه عقلانیت در ساخت مجدد زمین در راستا خطوط زیست‌محیطی تأکید می‌کند. علی‌رغم اکثر دیدگاه‌های خیال‌پرورانه، «مادر طبیعت<sup>62</sup>» لزوماً «از همه آگاه‌تر» نیست. برای مخالفت با فعالیت‌هایی که در دنیای شرکت‌ها انجام می‌شود نباید تبدیل به یک سادملوح زیست‌محور<sup>63</sup> شوید. به همین ترتیب، تحسین قدرت آینده‌نگری، عقلانیت و دستاوردهای تکنولوژیک بشر، کسی را تبدیل به انسان‌محور<sup>64</sup> نمی‌کند. استفادهٔ بی‌پروایانه از این اصطلاحات رایج که در جنبش‌هایی که این روزها در حمایت از محیط‌زیست انجام می‌شود رایج است و باید با تامل و تعقل انجام گیرد و نه با اتهامات تحقیرآمیز.

بزعم بوم‌شناسی اجتماعی-خواه ناخواه-محور اساسی آینده زندگی در این کره خاکی، آینده جامعه است. بوم‌شناسی اجتماعی اذعان می‌دارد که تکامل، چه در طبیعت اولیه و چه ثانویه هنوز تکمیل نشده است. همچنین دو حوزهٔ بسیار منفک از هم وجود دارند که ما مجبور به انتخاب یکی از آن‌ها-تکامل طبیعی و هالهٔ «زیست‌محورانه» آن و یا تکامل اجتماعی به همان شیوه‌ای که می‌شناسی و هالهٔ انسان‌محورانهٔ آن-به‌عنوان اساس زیست‌خلاقانه هستیم. ما باید فراتر از این دو امر طبیعی و اجتماعی و به سمت سنتز<sup>65</sup> جدیدی که حاوی بهترین‌های این دو باشد برویم. چنین سنتزی باید فراتر از طبیعت اولیه و ثانویه در قالب یک «طبیعت آزادانه» خلاق و خودآگاه قرار گیرد که انسان‌ها در آن با حداکثر ظرفیت خود-احساسات اخلاقی آن‌ها، ظرفیت بی‌حد و حصر آنان در تفکر مفهومی، قدرت‌ها و دامنهٔ ارتباطات فوق‌العاده آنان- در تکامل طبیعی مداخله می‌کنند.

اگر نهضتی نباشد که به این هدف قابلیت‌های ملموس لجستیکی و اجتماعی اضافه کند پس این هدف در حد حرف باقی می‌ماند. چگونه می‌شود چنین حرکتی را سازمان‌دهی کرد؟ از نظر منطقی، «طبیعت آزاد» بدون تمرکززدایی شهرها در جوامع متحد کنفدراسیونی<sup>66</sup> مرتبط با مناطق طبیعی است که در آن‌ها واقع شده است. اکوتکنولوژی‌ها<sup>67</sup>، انرژی خورشیدی، باد، متان و دیگر منابع تجدیدپذیر؛ اشکال ارگانیک کشاورزی و طراحی تاسیسات صنعتی چندمنظوره باید در جهت پاسخگویی به نیازهای منطقه‌ای شهرداری‌های همکار-همه موارد فوق باید در خدمت جهانی سازگار با محیط‌زیست و بر اساس اخلاقیات مبتنی بر فضیلت باشد-باشد. این بدان معنا است که اهمیت آن نه در بحث باز یافت بلکه در تولید کالاهایی با کیفیت است که در بسیاری از مواد تا چند نسل ادامه می‌یابد. یعنی کار خلاقانه و تأکید بر صنعت‌گری زبردستانه جایگزین کار عبث و بیهوده در تولید مکانیزه شود. یعنی برای مشارکت در امور عمومی زمان کافی برای کسب مهارت وجود داشته باشد. می‌توانیم امیدوار باشیم که وجود کالاهت، مکانیزم تولید و

<sup>61</sup> Biosphere.

<sup>62</sup> Mother Nature.

<sup>63</sup> نوعی جهان‌بینی که بر اساس آن تمام طبیعت دارای ارزش ذاتی است، و باید از اهمیت بیشتری نسبت به انسان برخوردار باشد. (م) (Biocentrism)

<sup>64</sup> نوعی جهان‌بینی است که بر اساس آن انسان سرچشمهٔ تمام ارزش‌هاست، زیرا مفهوم ارزش ساختهٔ انسان است و برای طبیعت به‌صرف این‌که در خدمت انسان است ارزش قائل است. (م) (Anthropocentrism)

<sup>65</sup> Synthesis.

<sup>66</sup> Confederality.

<sup>67</sup> Ecotechnologies.

آزادی در انتخاب شیوه مادی زندگی دیر یا زود مردم را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد تا در پاسخ به مصرف‌گرایی‌ای که بازار سرمایه‌داری ترویج می‌کند در تمامی جنبه‌های زندگی، میان‌رو باشند.<sup>68</sup> هیچ چشم‌انداز و یا فلسفه اخلاقی‌ای هرچقدر هم که الهام‌بخش باشد نمی‌تواند بدون اینکه در سیاست تجلی‌یابد معنی‌دار باشد.

منظور من از سیاست، زمامداری امور همانند کاری که سیاست‌مداران می‌کنند نیست-یعنی کاری که نمایندگان منتخب مردم برای تنظیم راهنمای زندگی اجتماعی می‌کنند و دست به مدیریت امور عمومی و تدوین سیاست‌ها می‌زنند. سیاست در بستر بوم‌شناسی اجتماعی به معنای آنچه که در دو هزار سال پیش و در دولت‌شهر<sup>69</sup> آتن<sup>70</sup> باستان جریان داشت است: دموکراسی مستقیم، تدوین سیاست‌ها توسط مجامع دموکراتیک مستقیم مردمی و تدبیر این سیاست‌ها توسط ماموران هماهنگ‌کننده‌ای که در صورت عدم موفقیت به آسانی مورد تعقیب قرار می‌گرفتند و مجمع شهروندان برای آنان تصمیم‌گیری می‌کرد. به این مسئله آگاهم که سیاست آتنی، حتی در دموکراتیک‌ترین دوره‌ها، به لکه‌ننگی مانند برده‌داری، پدرسالاری و محرومیت بیگانگان از زندگی عمومی آلوده بوده است. [دولت‌شهر آتن] مطمئناً از این نظر تفاوت اندکی با اکثر تمدن‌های باستانی مدیترانه‌و-مشخصاً آسیا باستان-آن زمان داشته است. آنچه سیاست آتن را منحصر به فرد کرد، وجود نهادهای منحصر به فرد دموکراتیک-حتی مستقیم- در مقایسه با نهادهای جمهوری‌خواهی که در جهان امروز با عنوان «دموکراسی‌ها» شناخته می‌شوند. بعدها بسیاری از شهرهای اروپایی در قرون وسطی مثلاً «بخش» کمتر شناخته‌شده‌ی پارسی‌ها<sup>71</sup> (مجمع محله‌ها) در سال ۱۷۹۳ که انقلاب فرانسه را به سمت و سویی رادیکال پیش‌برد یا به صورت غیرمستقیم جلسات شهر نیو-این‌گلند<sup>72</sup> و دیگر تلاش‌هایی که اخیراً در جهت خودگردانی مدنی صورت گرفت تأثیر گرفته از دموکراسی آتنی به صورت مستقیم و یا غیر مستقیم است.<sup>73</sup>

هر جامعه خود-گردانی که تلاش کند تا در انزوا زندگی کند و خودکفایی را توسعه دهد، ریسک تبدیل به [جامعه] کومه فکرانه مذهبی parochial و حتی نژادپرست افزایش می‌دهد. از این رو نیاز به گسترش سیاست‌های بوم‌شناسانه در دموکراسی‌های مستقیم به کنفدراسیون‌های بوم جوامع<sup>74</sup> و ترویج هموابستگی interdependence به‌جای استقلال بی‌ثمر معطوف به داخل [جامعه] احساس می‌شود. بوم‌شناسی اجتماعی موظف است تا ویژگی‌های اخلاقی خود را در سیاست حکومت خودمختار و آزادی‌خواهانه شهرداری‌ها که شهرها در آن به طور مشترک و از طریق شبکه‌های شورایی کنفدراسیون نمایندگان خود را برای حل اختلاف و برطرف کردن تفاوت‌ها به آنجا می‌فرستند متجلی سازد. تمامی تصمیمات باید توسط اکثریت مجمع‌های مردمی شهرها به تصویب برسد این فرآیند نهادی می‌تواند از محله‌های شهرهای بزرگ و شبکه‌های [شهری] شهرهای کوچک آغاز شود. در واقع پیشنهاد تاسیس «تالار شهرهای»<sup>75</sup> متعدد پیش از آن در شهرهای بزرگی همچو نیویورک و پاریس داده شده بود اما گروه‌های سازمان‌یافته نخبه که به‌جای تمرکززدایی دنبال تمرکزگرایی قدرت بودند این طرح را رد کردند.

<sup>68</sup> این دیدگاه را در مقاله‌ای که در سال ۱۹۶۴-۶۵ تحت عنوان «بوم‌شناسی و اندیشه انقلابی» نوشتم شرح دادم، جنبش‌های بوم‌شناسانه در گذر زمان از [این دیدگاه] ایده گرفتند. بسیاری از دیدگاه‌های تکنولوژیکی در مقاله‌ای که در سال ۱۹۶۵ با عنوان «بمسوی تکنولوژی رهایی‌بخش» شرح داده شد و به «تکنولوژی مناسب»، یک عبارت نسبتاً خنثی اجتماعی در مقایسه با عبارت اکو تکنولوژی که پیشتر به‌کار برده بودم تغییر نام یافت. می‌توانید در کتاب *آنارشیسم پسا-کمیابی* این اصطلاحات را بیابید.

<sup>69</sup> Polis.

<sup>70</sup> Athens.

<sup>71</sup> Parisian.

<sup>72</sup> New England.

<sup>73</sup> «اشکال آزادی» در *آنارشیسم پسا-کمیابی*، «میراث آزادی» در بوم‌شناسی آزادی؛ و «الگوهای آزادی مدنی» از شهرسازی تا شهرها: بسوی سیاست جدید شهروندی (۱۹۸۲، ۱۹۹۲؛ بازبینی و ویرایش شده. لندن: کاسل، ۱۹۹۵) را ببینید.

<sup>74</sup> Ecocommunities.

<sup>75</sup> Town hall.



اگر که قدرت در دموکراسی‌های بدون واسطه و در میان مردمی که به‌عنوان موجوداتی اجتماعی توان تصمیم‌گیری در مجامع را دارند نهادینه نشود، همواره به قشر نخبه و فرمانروا تعلق خواهد داشت. تلاش برای توانمندسازی مردم از این شیوه و ایجاد یک چالش دائمی برای دولت ملت، قدرت دوگانه‌ای است که در آن شهرداری/حوزه شهری آزاد در تنش آشکاری که میان دولت و ملت درگرفته است وجود دارد. قدرتی که متعلق به مردم نباشد به دولت و منافع استثماری نمایندگان آن تعلق می‌گیرد. این بدان معنا نیست که تنوع و گوناگونی امری مطلوب است؛ برعکس، تنوع و گوناگونی منبع خلاقیت فرهنگی است. با این حال نباید تنوع را مترادف با احساس ملی‌گرایانه<sup>76</sup> «جدایی» از منافع عمومی بشریت به‌عنوان یک کل تلقی کرد در غیر این صورت [تنوع] در جریان یک سیر قهقرایی به ورطه<sup>77</sup> یک قبیله‌گرایی و عقاید قهقرایی<sup>76</sup> می‌افتد.

بهتر نیست که واقعیت‌های شهروندی<sup>77</sup> با تمام پراکندگی‌ها و حیات سیاسی آن کاهش یابد، عدم وجود این مولفه یک آسیب بی‌سابقه در توسعه<sup>78</sup> بشریت خواهد بود. [عبارت] شهروندی که به معنای کلاسیک آن عبارت است از آموزش‌های مداوم و با جهت‌گیری‌های اخلاقی در هنر مشارکت در امور عمومی (نه شکلی که تهی از مفهوم مشروعیت ملی که این مفهوم امروزه روز با آن عجین شده است) از میان می‌رود. از میان رفتن آن (شهروندی) به معنای از میان رفتن زندگی مشترک خارج از محدوده‌ی خانواده، افول احساس مدنیت

تا نقطه‌ای که باعث از میان رفتن عزت‌نفس شود و جایگزینی کامل حوزه عمومی با جهان و اهداف و آمال شخصی.

ماحصل شکست جنبش‌های عقلایی و از نظر اجتماعی متعهد، جامعه‌ای ماشینی، بدون وجود هرگونه زیبایی‌شناسی و محتوم<sup>78</sup> است که در بهترین مملو از نفس‌های پوچ و تهی و در بدترین حالت پر از موجودات توتالیتار مکانیکی است. پیش از آنکه سیاره زمین از نظر فیزیکی غیرقابل سکونت شود، تعداد اندکی از انسان‌ها فادر خواهند بود تا در آن زندگی کنند.

در عوض جامعه‌ای حقیقتاً دوستدار محیط‌زیست با چشم‌اندازی معطوف به «طبیعت آزاد» بر پایه<sup>79</sup> اکوتکنولوژی‌هایی بر اساس انرژی خورشیدی، باد و آب ظهور خواهد کرد؛ به صورت محدود از سوخت‌های فسیلی جهت برآورده‌ساختن نیازهای منطقی استفاده می‌شود. تولید اساساً بر پایه مصرف انجام می‌شود نه سود، توزیع کالاها برای رفع نیاز انسان‌ها و بر اساس رهنمودهایی که از طرف مجامع شهروندی و کنفدراسیون‌های مجامع تعیین شده انجام می‌شود. تصمیمات جامعه بر پایه<sup>80</sup> رویه‌های مستقیم و بدون واسطه با قضاوت‌های هماهنگی که توسط نمایندگان تعیین می‌شود اتخاذ می‌شود. این قضاوت‌ها به نوبه خود جهت مباحثه، تایید، جرح و تعدیل و یا اعراض<sup>79</sup> به‌عنوان یک کل که منعکس‌کننده‌ی خواسته‌ی اکثر مجامع است به مجمع‌المجامع<sup>80</sup> (یا کمون کمون‌ها<sup>81</sup>) ارجاع داده می‌شود.

ما نمی‌توانیم بگوییم که تکنولوژی در چند دهه آینده به چه میزان پیشرفت خواهد کرد؛ چه برسد به نسل‌های آینده. رشد و پیشرفت‌های تکنولوژیک در طول این قرن به احتمال فراوان بسیار فراتر از خیال‌پردازانه‌ترین آرمان‌شهری<sup>82</sup> است که می‌توانیم تصور کنیم. هرچه که نباشد، ما [انسان‌ها] وارد یک انقلاب دائم ارتباطی تکنولوژیکی شده‌ایم که پیش‌بینی نقطه اوج آن غیرقابل پیش‌بینی است. این انباشت قدرت و دانش دو چشم‌انداز کاملاً متضاد را بر ما می‌گشاید: یا اینکه بشریت حقیقتاً خود و محل زندگانی‌اش را نابود می‌کند

<sup>76</sup> Völkisch or folkdom.

<sup>77</sup> Citizenship.

<sup>78</sup> گریزناپذیر و قطعی. (م)

<sup>79</sup> از ریشه عرض و به معنای رد کردن. (م)

<sup>80</sup> Assembly of assemblies.

<sup>81</sup> Commune of communes.

<sup>82</sup> Utopian.

و یا بوستانی پرثمر و نیکوسرشت که حتی چارلز فوریه، خیال‌پردازترین خیال‌پردازان نیز نمی‌توانست تصور آن را کند به وجود می‌آورد.

شایسته<sup>83</sup> [بشریت] است که در حال حاضر چنین آلت‌رناتیوهای ترسناکی بدین شکل وجود دارند. اگر که بوم‌شناسی اجتماعی-با آن نگاه طبیعت‌گرایانه<sup>83</sup>، تفسیرهای مترقی از طبیعت و پدیده‌های اجتماعی و تأکید بر نظم توأم با آزادی و مسئولیت‌پذیری توأم با خیال‌پردازی-در راستا چنین اهداف تاریخی قرار بگیرد ممکن است بشریت به‌خوبی ثابت کند که قادر به تغییر جهان است. ما نمی‌توانیم لزوم برخورد با این چشم‌انداز را تا به ابد به تاخیر بباندازیم: یا جنبشی به وجود می‌آید که بشر را وادار به حرکت می‌کند و یا آخرین شانس بزرگ در تاریخ برای رهایی کامل بشریت از خود-ویرانگری<sup>84</sup> بی‌حد و حصر از میان می‌رود.

**به همت روبرت سپانیان**

---

<sup>83</sup> Naturalistic.

<sup>84</sup> Self-destruct.